



## دغدغه‌های یک کتابفروش این یک بار را گول بخورید خوشمزه‌ست

علی غنی  
نویسنده



حاصل از کتابخوانی است که همیشه در من برای اضافه کردن حتی یک نفر به گروه نه چندان پرجمعیت کتابخوان‌ها، شور و شوق ایجاد می‌کند. بارها و بارها در اثر دیدن یک تئاتر یا فیلم سینمایی یا حتی گوش کردن یک پادکست، در خود اثراتی از تحول دیده‌ام که همیشه برایم ارزشمند بوده است. اما این اثرات، در مقایسه

با احساسی که پس از خواندن یک کتاب خوب و تأثیرگذار در من پدید می‌آید، غیرقابل قیاس است. برای همین است که اغلب اوقات، کتاب را در میان سایر آثار فرهنگی در انواع مختلف، برای تبلیغ و گفت‌وگو ترجیح می‌دهم. این، همان انگیزه‌ای است که یک کتابفروش را پس از مدت‌های مدید کار در دنیای کتاب، باز هم ترغیب می‌کند تا حتی برای معرفی کتاب خوب اضافه‌تر به مشتری، تمام تلاش خود را به کار گیرد. واقعیت این است که در میان کتابفروش‌های یک شهر شاید تنها به تعداد انگشتان یک دست بتوانید کتابفروش با چنین انگیزه‌هایی بیابید، چنین حرفی، بیشتر از این که یک جور خودستایی یا تعریف از خود باشد، یک واقعیت است. نمی‌خواهم بگویم کتابفروش‌های کتابخوان و دل‌باخته کتاب در حال انقراض هستند، اما باید اعتراف کنم که همیشه کم بوده‌اند و حالا به لطف مدرنیته و دنیای دیجیتال، شاید کم‌تر از همیشه!

اما خوبی این جور کتابفروش‌ها این است که معمولاً پیش از انقراض، تمام تلاش خود را به کار می‌بندند تا از میان جوان‌ترها، حداقل به یک نفر شبیه خودشان تمام ملزومات دیوانگی در دنیای کتاب‌ها را بیاموزند. اصلاً برای همین هم هست که همیشه کم بوده‌اند، ولی تمام نشده‌اند! خلاصه این که اگر این روزها در سردر کتابفروشی‌ها و ویترین‌هایشان تبلیغات تخفیف برای فروش ویژه هفته کتاب را دیدید، یک وقت با خود نگویند «مگر ۱۰ درصد ناقابل تخفیف هم ارزش این همه جار و جنجال را دارد؟» این یک بهانه است صرفاً برای اینکه اگر چند وقتی از عالم کتاب و مطالعه دور مانده‌اید، با بهانه همین تخفیف ناقابل شاید قدری قلق‌تان بیاید که وارد کتابفروشی شده و حتی شاید در همان دقایق کوتاه، سری به دنیای کتاب‌ها بزنید.

بگذارید یک وقت‌هایی با همین دل‌خوش‌کنک‌های کوچک، برای خواندن گول بخورید...

از اول هفته یک ریز در گیر و دار تمهیداتی بودم که برای تخفیف‌های مناسبی در هفته کتاب اندیشیده بودیم. امروز هم از صبح داشتم می‌دویدم که به چاپ تابلوها و تبلیغات طرح بپردازم. حالا کل این طرح تخفیف مگر چند درصد می‌شد؟ اصلاً این ۱۰ درصد تخفیف ناقابل، در نهایت چه دردی از مشتری کتابخوان دوامی کرد که من به عنوان کاسب کتاب، این قدر اصرار داشتم آن را در بوق و کرنا کرده و از همه برای کتاب خریدن دعوت کنم؟

سؤال دیگر هم این بود که طرحی اینچنینی چقدر می‌توانست بر افزایش خرید و بزرگ‌تر شدن سبد فرهنگی مشتری تأثیر داشته باشد؟

این سؤالات مدام در ذهنم می‌رفت و می‌آمد و همین عبور و مرور قدری آشفته‌خاطرم کرده بود اما جوابش را خیلی سال بود که می‌دانستم. هر چند زیاد به گفتنش نمی‌پرداختم، ولی خیالم از عبث نبودن کار خودم راحت بود.

مسأله کتاب، لااقل برای من به عنوان یک کتابفروش، چیزی فراتر از یک جور کاسبی و ایجاد درآمد بود. من از سال‌های دانشجویی‌ام با خود عهد کردم که در این مسیر، هر چند اگر از لحاظ مادی کم‌بازده یادیربازده باشد، ثابت قدم بمانم. نه برای اینکه صرفاً به توفیق مادی برسیم، بلکه برای این که طعم واقعی تجربیات مطالعاتی را به آنها که ظرفیت دیدن چنین دنیایی را دارند، بچشانم. من طعم زندگی با کتاب را در روزهای اوج نوجوانی مزه کردم و از همان روزها هم تصمیم گرفتم این لذت را با هیچ لذت دیگری عوض نکنم. این تجربه، برای من آن قدر تأثیرگذار بود که پس از آن نگاهم به خیلی از مسائل دنیایی تغییر کرد. یادم می‌آید که شروع ورود به دنیای رمان‌ها و کتاب‌ها هم برایم از «من او» رضا امیرخانی اتفاق افتاد. اما حتی پس از کنکور هم اصلاً احتمال نمی‌دادم که یک روز فرصتی پیدا کنم تا بتوانم درباره دنیای کتاب‌ها با آدم‌هایی مثل خودم مشتاق، هم‌کلام شوم. ولی دست روزگار آن قدر من را چرخاند تا بالاخره باز هم به کتاب‌ها برسم.

و حالا بعد از حدود ۱۰ سال زندگی در اتمسفر کتاب، هنوز هم با شنیدن اسمش، چشم‌هایم برق می‌زند. همان که برای خیلی‌ها شاید تنها یک دسته کاغذ صحافی شده باشد، برای من گاهی به اندازه یک دنیا جذابیت دارد چون با هر کدام از اینها زندگی کرده‌ام و سطر به سطر و صفحه به صفحه با هر فراز و نشیبی از کتاب، مسیری را پیموده و تجربه جدیدی به دست آورده‌ام.

من می‌دانم وقتی کتاب خوب می‌خوانی، چه اتفاقی در ذهنت رخ می‌دهد. یک کتاب خوب می‌تواند نگاهت را به تمام آن چه در اطرافت می‌گذرد، تغییر دهد. برای همین است که از هر مناسبت و رویداد خاصی که در تقویم باشد، برای دعوت از دوستانم به خواندن استفاده می‌کنم. این ذات عمل مطالعه نیست که من را به چنین دعوتی از آدم‌ها تشویق می‌کند. در واقع، تأثیرات



هم گرفتگی گلو  
داشتیم که آن هم با اولین  
شب، نرم شد و فردایش کلاً گلویم  
خوب شده بود.

چه خوب بود اگر طب سنتی، طب اسلامی و طب مدرن هر سه دست به دست هم می‌دادند برای سلامت بیشتر جامعه.

بعد با متخصص طب گیاهی آشنا شدم، دارویی ترکیبی از چند گیاه داد که با دوسه بار استفاده از آن کاملاً درمان شدم.

البته همان یک دارو نبود و داروی دیگری هم به من توصیه کرد. داروی جدید از عسل درست شده بود که پودر چند گیاه دارویی در آن حل شده بود و به صورت پماد درآمده بود. مصرفش هم ساده بود. باورش شاید سخت باشد ولی در کمتر از یک هفته، با درمانی ساده و ارزان و دردسترس، کیست‌های ریز را دفع کرد و خودت قشنگ می‌فهمی که خوب شده‌ای.

من می‌گویم کاش پزشکی مدرن کمی دست از تعصبش برمی‌داشت و با انواع دیگر طب هم همکاری می‌کرد. خودم هم پزشکی مدرن و هم طب سنتی و هم طب اسلامی را معتبر می‌دانم، هر کدام را در یک زمینه‌ای، معتقدم اگر به طب اسلامی انتقاد می‌شود، نباید کل طب اسلامی را زیر سؤال برد چون خیلی جاها درمانشان جواب داده و شایسته بررسی علمی هستند و اگر در طب سنتی در بعضی مسائل موفق نیست، کل درمان را زیر سؤال نبریم. همان طور که من و دوستانم بعد از تجربه‌های زیادی، پزشکی مدرن را زیر سؤال نمی‌بریم.

اگر نگاه صفر و صدی  
را کنار بگذاریم،  
متوجه جنبه‌های  
مثبت طب اسلامی  
هم می‌شویم و چه  
بسا مشکلات طولانی  
مدت مان را بتوانیم  
به کمک بعضی از  
داروهایش رفع کنیم

ما غیر از رعایت نکات بهداشتی، برای حفظ سلامتی مان، هفته‌ای یک بار از یک داروی گیاهی، به توصیه یک متخصص طب اسلامی استفاده می‌کنیم. هم پیشگیری کننده از سرماخوردگی و آنفلوآنزا است و هم برای درمانش مفید است؛ یعنی در پاییز و زمستان، هر ده روز یکبار از این پودر را می‌خوریم و خیالمان را بابت بیماری‌های فصلی راحت می‌کنیم.

اما باید حتماً دقت داشت که در طب سنتی هم داروها دوز مصرف دارند؛ مثلاً تا جایی که من تحقیق کرده‌ام این پودر یک دارو با دوز دقیق است و نباید همینطوری مصرف شود. باید به اندازه معین و متناسب با سن مصرف کرد یا مثلاً در دوران بارداری تأکید و تشخیص متخصصان بر این است که هر دارویی مصرف نشود، باید مراعات حال جنینی را که همراه داریم، بکنیم.

علما و اطباء اسلامی و غربی معتقد بودند که اگر می‌خواهید دکترا را نبینید، روزی یک دانه سیب بخورید. هم در دسترس است، هم خوشمزه و هم راحت. مصرف سیب و آب سیب هم در خانه ما بالاست. یا برای تأمین آهن بدن بچه‌ها، خودم تمام میوه‌های قرمز و نارنجی رنگ مثل کدو، انگور، توت، خرما را در ظرف مسی بخارپز می‌کنم یا از یک تکه آهن در غذا هنگام پخت استفاده می‌کنم.

من چند سال تخمدان پلی کیستیک داشتم. دکترهای مختلفی رفتم. حرف مشترکشان این بود که پلی کیستیک درمان ندارد و فقط می‌شود کنترلش کرد و یا بعد از بارداری خوب می‌شود ولی ممکن است باز هم برگردد. چند سال

تخفیف‌های مناسبی  
کتاب تنها بهانه است  
برای دوباره نفس  
کشیدن در میان  
کتاب‌ها و کتابفروشی‌ها



اگر این روزها در  
سردر کتابفروشی‌ها  
و ویترین‌هایشان  
تبلیغات تخفیف  
برای فروش ویژه  
هفته کتاب را  
دیدید، یک وقت با  
خود نگویند «مگر ۱۰  
درصد ناقابل تخفیف  
هم ارزش این همه  
جار و جنجال را  
دارد؟»